

- مواجهه با افسانه‌ها و ریختن آنها در ظرف داستان امروزین، ذهنی دقیق و منظم می‌خواهد.
- «سیریا، سیریا» نقطه عطفی در ادبیات زنانه ماست، از این رو جای تأمل و بررسی دارد.

پاگشایی به جهان افسانه

پرویز حسینی

بی‌اعتقادی، او را باور ندارد و «تمام تنش پیچ است» نه تنها هرگز شفا نمی‌یابد، بلکه ماهیتی حیوانی می‌یابد و به پلنگی زخمی استحاله می‌شود که به کوهها می‌نگرد تا منو (ماه شب چهاردهم؟) را همراه با حسرت به تماشا بنشیند. قصه در واقع جاندارگرایی^۵ افسانه «مه و پلنگ» است.

در «ماکو»، نویسنده به «اجنه» می‌پردازد. اجنه‌ای که از آتش و آهن می‌هراسند. (از دو نماد «آگاهی» و «قدرت» انسان.) از «بهره جن» می‌گوید که «اجنه» به کار می‌گیرند تا آدمی را از خودشان برانند. آدمی که راز آسمان و زمین را دریافته است و به بچه‌های به دنیا نیامده، اسرار مگو را فاش می‌کند. پس حامد باید با زجر بمیرد تا جز درد و رنج با خود به دنیای مردگان نبرد. درد و رنجی که از زمینیان به ارث برده است.

«سیریا، سیریا»، که بلندترین داستان این مجموعه است، به روایت اول شخص از زبان معلمی تبعیدی به یک بندر بازگفته می‌شود. معلم به قصد ماهیگیری می‌رود، اما حریر سبز پریزاده‌ای دریایی به قلابش می‌چسبند. آن گاه از «تل عاشقون» به جهانی بی‌مرگ پای می‌گذارد. قصه، حدیث جاودانگی است. جاودانه ماندن، بدون قربانی نمی‌شود. و معلم تبعیدی، پریزاده‌اش را قربانی خداوندگار دریاها می‌بیند و وقتی که به جهان زمینیان باز می‌گردد، با یاد و خاطره پریزاده، به کشف «حقیقت زندگی» می‌رسد.

داستانی به نقطه اوج می‌کشاند، وامانده رهایش می‌کند (مانند تعدادی از قصه‌های مجموعه «سنگهای شیطان» از جمله همین قصه‌ای که عنوان کتاب را بر خود دارد).

با این همه، «سیریا، سیریا» شعبده‌بازی چشم‌افسایی دارد. مجموعه هشت قصه که هر کدام نیمی افسانه و نیمی واقعیت‌اند. اما نه، به تمامی واقعیت‌اند. در کمال ناپاوری، باور کردنی‌اند.

اولین قصه آن «دی یعقوب» (در جنوب به معنی مادر یعقوب) سپهر بلا^۶ و قربانی مردمش می‌شود تا بچه‌ها از تشنگی نمیرند. «ساکنهای بد دریا» را می‌خورد تا بچه‌ها به اندازه «درخت گل ابریشم» بزرگ بشوند، و مردان ماهیگیر بتوانند به دریا بروند و دیگر اسیر «باد پیرزن» نگردند.

وقتی که دی یعقوب می‌رفت تا رخ دریا بنشیند، به او گفتم: «حالا حتماً مرغی را می‌فرستد، مرغی که مرغ نیست تا ببیند تو نشسته‌ای یا نه، و بعدش باد پیرزن می‌آید و تو را می‌کشد... خشک می‌کند... (ص ۲۰)

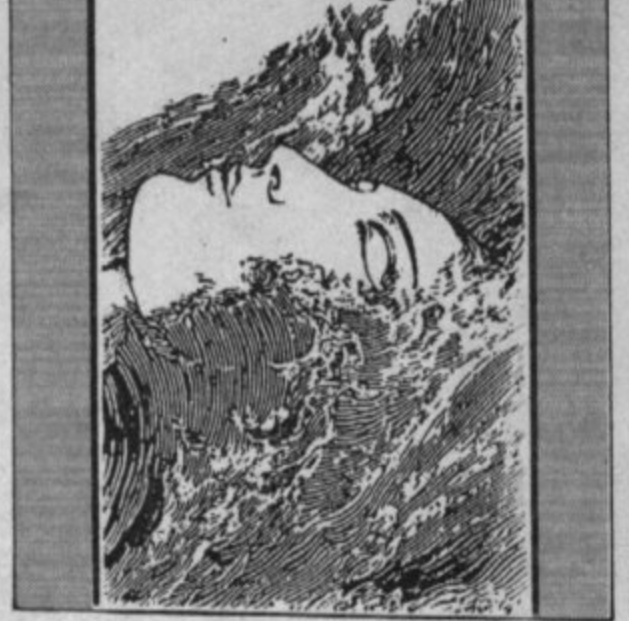
در قصه «مینو»، باز با نوعی «سپهر بلا» رو به رو هستیم. منو ناجی آبادی است. تندیس هزار ساله، مسیحی که بر صخره جهان ایستاده است. نگاهدارنده آتشی که هرگز فرو نمی‌میرد. آتشی که با آن در چهاردهم هر ماه، جای بدبختیهای مردم را بر روی بدنشان داغ می‌کند و آنها را می‌رهاند؛ و راوی داستان که از سر

«سیریا، سیریا» نگاه تازه‌ای به افسانه‌های جنوب دارد. روانی پور با حضور خود در کنار وقایع و مکانها، آنها را به خوبی می‌بیند. نگاهش فراتر از عدسی دوربینش می‌رود و حس لامسه‌اش فراتر از سطح، اشیاء را لمس می‌کند. آنچه در این میدان دشوار یاری‌اش می‌کند، جسارت اوست. مواجهه با افسانه‌ها و ریختن آنها در ظرف داستان امروزین، ذهنی دقیق و منظم می‌خواهد. به کارگیری باورهای ذهنی و افسانه‌های بومی با پارامترهای داستانی نوین، خطر کردن بی‌اندیشه است. حاشیه امنیت ادبی برایش نیست. به راحتی می‌توان به دام خیال فرولبغزید و از جهان عینیت^۱ به دنیای ذهنیت^۲ در افتاد. در گذر از لایه‌های ذهنی و پاگشایی به عالم واقعیت، به خودآگاهی^۳ نیاز هست. آن هم با فضایی کردن قصه و آشنایی زدایی هنرمندانه‌ای که در شکل جدید قصه آن قدر هماهنگ و بسامان عمل کند تا رویدادها را به خواننده بیاوراند.

خانم روانی پور در همین جا موفق عمل می‌کند. زوی لبه تیغ به سلامت عبور می‌کند. یعنی جوهری قصه‌پردازی می‌کند که ما افسانه‌هایش را باور می‌کنیم. نویسنده تردستی است. اما هرگاه خوانسته است جدی حرف بزند، نتوانسته است (نمونه‌اش رمان «دل فولاد»)^۴؛ و گاهی دروغهایی را که می‌خواهد ما راست بینگاریم، نجسب از آب درمی‌آید (مثل پاره‌هایی از رمان «اهل غرق»)^۵؛ و زمانی که خواننده را در صحنه‌ای



سیریا، سیریا



بحران قصه‌نویسی در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. نبود مراکز آموزشی و عدم پرورش نیروهای صاحب‌صلاحیت و آشنا به ادبیات و فرهنگ ایرانی و دور افتادن از جدیدترین روش‌های متداول در دنیای امروز، در کنار دست‌بندی‌ها و غرض‌ورزی‌ها، فرصت مناسبی برای رشد نقد و پرورش مستعد به معنای خاص آن فراهم نکرد. این بحران بی‌شک مجله‌فصلی ادبیات داستانی را از ابتدا دچار مشکل کرده و می‌کند. از شماره‌های نخستین و یا حتی قبل از انتشار، یکی از غده‌های اصلی تحریریه، بخش نقد و نظر آن بوده است متأسفانه هنوز با گذشت یک سال و نندی، این بخش نتوانسته حضور مؤثر خود را در صحنه ادبی کشور در دید توفیق بگذارد.

اقبال نویسندگان به نقد و بررسی آثار نویسندگان خارجی نیز یکی از این معضلات است. البته ریشه‌ها و دلایل گوناگون دارد که در این مختصر مجال بحث آن نیست.

به این امید که این بخش بتواند یک جریان سالم ادبی را در جامعه فرهنگی پدید آورد، و در کوتاه‌زمان ممکن گام‌های بزرگتری بردارد.

داستان «چندین هزار و یک شب» که نیم‌نگاهی به افسانه «هزار و یک شب» دارد، روایت مظلومیت و بی‌پناهی زن است. شخصیت‌ها هر چند مختلف، اما یگانه‌اند. زنهایی که در عین کثرت، با همدیگر وحدت دارند. در دنیای خاص زنانه و ضعیفگی خودشان، به روی صحنه می‌آیند و هر کدام کلاف رازی را می‌گشایند. همه شهرزادی هستند که در طول تاریخ تکثیر شده‌اند. شیوه داستان در داستان نویسنده، شگرد مناسبی است برای بیان مفهوم حول محوری متمرکز، و نویسنده به زیبایی از آن سود می‌جوید.

و «چهارمین نفر»، حقیقت مرگ را بیان می‌کند و اینکه کسانی که تابوتی را حمل می‌کنند، روزی خود در تابوت خواهند بود؛ به بیان دیگر، آن کسی که در تابوت خفته، خود ماییم. «چهارمین نفر» خودمان هستیم.

قصه «روز شکوفه و نمک»، حول «روز واقعه» می‌چرخد. زن سفیدپوشی به بندر می‌آید و با خود سیل می‌آورد. و بوی شکوفه و نمک همه جا را می‌گیرد. نشر، یادآور کارهای گارسیا مارکز است. زنی می‌آید که انگشتر لاجوردی‌اش طلسم طوفانها را می‌شکند. کشتیهای روی دریا را خواب می‌کند. زنی سفیدپوش که عقربه‌های ساعت را به عقب می‌چرخاند.

و آخرین داستان مجموعه «و دیگر تمام شد»، به روایت اول شخص از زبان دخترکی به نام مریم است و در تداوم با

اولین قصه کتاب، «دی یعقوب»، اما با مضمونی دیگر. غم آدمی است در هجران سنتهایش در غربت پیری. مادر بزرگ نماد «سنت» کهن است و «بزها» و «زمین» که از دست می‌روند، مادر بزرگ هم روز به روز به شکلی نمادین تاب و توان از دست می‌دهد تا جایی که تنها با چشمهایش سخن می‌گوید. ننه و زندایی نماد «نسل دوم» هستند که تپاه‌کننده نسل کهن، مادر بزرگ، هستند و مریم که نسل سوم است، از دست رفتن «سنتها» را فاجعه می‌داند.

گفتم: «مصیبت، مصیبت»

گفت: «مگر چه شده؟»

گفتم: «بزها! دیگر هیچ بزی توی

آغل نیست.»

گفت: «نباشد، مگر آب دریا

خشک می‌شود؟»

گفتم: «نه، نشه بزرگ می‌میرد.»

(ص ۱۳۷)

سخن کوتاه گفتم، اما «سیریا، سیریا» نقطه عطفی در ادبیات زنانه ماست و بیش از اینها جای تأمل و بررسی دارد. منیرو دوانی‌پور، آن چنان که خود گفته است، «زن چیچیکا» (زن قصه‌ی افسانه‌هاست.

پانوش:

1. Objective
2. Subjective
3. Self - revesation
4. Scape goat
5. Personification

۶. گردون، شماره ۲۵-۲۶، ص ۲۸.

خوانندگان گرامی، در صورت تمایل به اشتراک، می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز کردن حق اشتراک به حساب جاری ۵۹۳۱۲۶۸۵ به نام واحد مطبوعات حوزه هنری نزد بانک تجارت شعبه سیمیه غربی (قابل پرداخت در کلیه شعبه‌های سراسر کشور)، اصل فیش بانکی را به همراه اصل یا رونوشت این فرم به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵ واحد مطبوعات ارسال فرمایند.

■ حق اشتراک یکساله ماهنامه «ادبیات داستانی» (۱۲ شماره)

ایران	۸۵۰۰ ریال
امریکا، کانادا، خاور دور	۱۹۰۰۰ ریال
اروپا	۱۵۰۰۰ ریال
خاور میانه	۱۳۰۰۰ ریال
استرالیا	۲۰۵۰۰ ریال

■ در صورت تغییر نشانی، مراتب را به آگاهی مسئولان اشتراک برسانید.

تلفن بخش اشتراک داخلی ۸۱

۸۸۲۰۰۲۳-۸

۸۸۹۳۵۲۲

نام:

نام خانوادگی:

شغل:

نشانی دقیق پستی:

کد پستی:

پستی:

شماره تلفن:

ارسال از شماره ... تا

